دوشنبه 16مهر 1403-3ربیع الثانی 1446 – 7 اکتبر 2024 – درس 18 فقه رهبری سازمانی – هدایت رکن دوم رهبری سازمانی – علم وبصیرت عامل اصلی هدایتگری مدیر-

مساله 9 : شرط هدایتگری مدیران نسبت به کارکنان علم و بصیرت آنان به نقشه راه سازمانی است (حکم وضعی شرطیت )

***شرح مساله*** : معلوم شد که هدایت مثل نفوذ رکن قیادت رفتاری سازمانی است استنباط شد که عدالت درونی وسازمانی مدیر، عامل نفوذ در درون کارکنان به غرض انگیزش آنان است . حال سوال این است که رکن هدایت مولود و موجود چه عاملی است؟ ادعا و فتوای ما میگوید این عامل ،علم است و دانایی. که باید این مدعا را اثبات کنیم و کشف نماییم از ادله شرعیه . اولا عقل مستقل است که کسی که قیادت و کشاندن به عهده اوست باید راه بلد باشد ونقشه راه را بداند و نقشه جامع را بداند تا هدایت کند در طریق مستقیم و الی المطلوب لذا باید راه را طی کرده باشد و آدرس را بداند فاقد شیء معطی شیء نمیتواند باشد جاهل به آدرس وراه نمیتواند راهبر باشد و راهبری کند باید اهل ذکر[[1]](#footnote-1) باشد یعنی اهل علم باشد (كلمه" ذكر" به معناى حفظ معناى چيزى و يا استحضار آن است و الذكر حفظ معنى الشي‏ء أو استحضاره)

این را عقل درک میکند و حکم میکند به لزوم پیروی از عالم که خالی از ضرر محتمله است و واجد منفت محتمله است . بدلیل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون [[2]](#footnote-2)که با عموم خود شامل رهبری سازمانی هم میشود قائد هم باید اهل ذکر باشد تا مورد تبعیت و پیروی قرار گیرد و الا کسی زمام وفرمان خود را به او نمی سپارد سیره عقلا هم بر همین است که رجوع به خبره میکنند در امور . و خبرویت نوعی دانایی و علم است و قائد هم باید خبره باشد تا پیروان زمام قیادت را به او بسپارند و به او اطمینان حاصل کنند و با فراغ بال دنباله رو او باشند و لقوله علیه السلام که العامل علی غیر بصیره کالسائر بغیر طریق لایزیده سرعه السیر الا بعدا "[[3]](#footnote-3) در این تشبیه معصوم مشبه به را سائر بغیر طریق قرار داده است لفرط ظهوره. یعنی عامل غیر عالم و غیر بصیر تشبیه شده به رونده در بیراهه . یعنی علت بیراهه روی عدم بصیرت است عدم ذکر و عدم علم و احاطه به طریق است و بصیرت هم از مقوله دانایی است که فقدان آن باعث بیراهه روی است و گمراهی . البته خطاب به رهبر و پیرو هر دو است .دو تکلیف تعیین میکند پیرو نباید پیروی از غیر بصیر کند و غیر بصیر حرام است قیادت کند برای پرهیز از ورطه گمراهی و ضلالت . دلیل دیگر بر عاملیت علم در هدایت قائد آیات ضلالت است که مجموعا علت گمراهی پیروان را نادانی رهبران در رهبری میداند .مانند :" انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا"[[4]](#footnote-4) بنابر اینکه اطاعت مصداقی از پیروی باشد واینکه بزرگان گمراه کننده لابد فاقد علم هادی هستند و تعلیق حکم بر وصف مشعر بر علیت است یعنی علت گمراهی ما به علت اکتفاء بر سیادت و کبریاء بوده است بدون اینکه راه بلد باشند این استنباط به کمک قرینه لبیه است . از این صریح تر آیاتی که مذمت میکند پیروان را که "اولوا کان آبائهم لایعقلون شیئا لایهتدون" و" أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ"[[5]](#footnote-5) یعنی وقتی گفته میشود بیایید ایمان بیاورید ومیگویند ما راه نیاکان را اقتفاء میکنیم در حالیکه نیاکان آنها عقل و علم و اهتداء نداشته اند . از این قبیل آیات با این مضمون در قرآن متعدد است (آیات تقلید کور کورانه)[[6]](#footnote-6). که دال است بر مذمت پیروی از جاهلان از روی عدم بصیرت بلکه صرف تقلید. و مذمت دال بر حرمت این گونه پیروی است که التزاما دال بر لزوم پیروی از عالمان و بصیران است و هو المطلوب که علم وبصیرت قائد، عامل هدایت پیروان است والله العالم

***فتحصل*** : که علم وبصیرت مدیر قائد عامل هدایت پیروان در طریق مستقیم و متعالی است .

1. النحل : 43 وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحي‏ إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

   الأنبياء : 7 وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحي‏ إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

   و پيش از تو، جز مردانى كه به آنها وحى مى‏كرديم، نفرستاديم! اگر نمى‏دانيد، از آگاهان بپرسيد (تا تعجب نكنيد از اينكه پيامبر اسلام از ميان همين مردان برانگيخته شده است)! ( [↑](#footnote-ref-1)
2. ترجمه تفسير الميزان، ج‏12، ص: 375

   كلمه" ذكر" به معناى حفظ معناى چيزى و يا استحضار آن است و به هر چيزى كه آدمى بوسيله آن حفظ شود و يا مستحضر گردد ذكر گفته مى‏شود.

   راغب در مفردات گفته است: ذكر، يك مرتبه گفته مى‏شود و از آن، آن هيئت و وضع درونى اراده مى‏شود كه براى انسان ممكن مى‏شود بوسيله آن، مطالب و آموخته‏هايش را حفظ كند، و ذكر به اين معنى مرادف با كلمه" حفظ" است با اين تفاوت كه حفظ را به اعتبار نگهدارى آن محفوظ، بكار مى‏برند، و ذكر را به اعتبار اينكه محفوظ و

   مستحضر است، يك مرتبه هم ذكر گفته مى‏شود و از آن حضور مطلب در قلب و يا در زبان اراده مى‏شود، و بهمين جهت است كه بعضى گفته‏اند: ذكر دو جور است، ذكر به قلب و ذكر به زبان، و هر يك از اين دو جور خود دو نوعند، يكى بعد از فراموشى كه در فارسى به آن به ياد آوردن مى‏گويند، و يكى هم بدون سابقه فراموشى كه در حقيقت ادامه حفظ است

   [مراد از اهل ذكر در" فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ" و اينكه مخاطبين اين خطاب كيانند]

   پس قرآن كريم ذكر است، هم چنان كه كتاب نوح و" صحف" ابراهيم و" تورات" موسى و" زبور" داوود و" انجيل" عيسى (ع) كه همه كتابهاى آسمانيند نيز ذكرند، و بعضى از اهل اين كتابها آنها كه اين كتابها براى ايشان نازل شده و گروندگان به اين كتابها اهل ذكرند.

   و چون اهل و متخصص هر چيزى نسبت به آن چيز عارف‏تر و بيناتر و به اخبار آن داناترند پس كسانى كه مى‏خواهند نسبت به آن چيز اطلاع بدست آورند لازم است به اهل آن مراجعه كنند، و اهل كتابهاى آسمانى همان دانشمندانى هستند كه تخصصشان در علم آن كتاب و عمل به شرايع آن است آنها اهل خبره و عاملين به آن علمند، اخبار انبياء را مى‏دانند، پس ديگران بايد به آنان مراجعه نمايند.

   ( **الميزان في تفسير القرآن    ج‏12    257**

   و الذكر حفظ معنى الشي‏ء أو استحضاره، و يقال لما به يحفظ أو يستحضر قال الراغب في المفردات: الذكر تارة يقال و يراد به هيئة للنفس بها يمكن للإنسان أن يحفظما يقتنيه من المعرفة و هو كالحفظ إلا أن الحفظ يقال اعتبارا بإحرازه و الذكر يقال اعتبارا باستحضاره، و تارة يقال لحضور الشي‏ء في القلب أو القول و لذلك قيل:الذكر ذكران: ذكر بالقلب، و ذكر باللسان، و كل واحد منهما ضربان: ذكر عن نسيان و ذكر لا عن نسيان بل عن إدامة الحفظ، انتهى موضع الحاجة.

   و الظاهر أن الأصل فيه ما هو للقلب و إنما يسمى اللفظ ذكرا اعتبارا بإفادته المعنى و إلقائه إياه في الذهن، و على هذا المعنى جرى استعماله في القرآن غير أن مورده فيه ذكر الله تعالى فالذكر إذا أطلق فيه و لم يتقيد بشي‏ء هو ذكره.

   و بهذه العناية أيضا سمي القرآن وحي النبوة و الكتب المنزلة على الأنبياء ذكرا، و الآيات في ذلك كثيرة لا حاجة إلى إيرادها في هذا الموضع. و قد سمى الله سبحانه في الآية التالية القرآن ذكرا.

   فالقرآن الكريم ذكر كما أن كتاب نوح و صحف إبراهيم و توراة موسى و زبور داود و إنجيل عيسى (ع)- و هي الكتب السماوية المذكورة في القرآن- كلها ذكر، و أهلها المتعاطون لها المؤمنين بها أهل الذكر.و لما كان أهل الشي‏ء و خاصته أعرف بحاله و أبصر بأخباره كان على من يريد التبصر في أمره أن يرجع إلى أهله، و أهل الكتب السماوية القائمون على دراستها و تعلمها و العمل بشرائعها هم أهل الخبرة بها و العالمون بأخبار الأنبياء الجائين بها فعلى من أراد الاطلاع على شي‏ء من أمرهم أن يراجعهم و يسألهم. الميزان في تفسير القرآن، ج‏12، ص: 258) [↑](#footnote-ref-2)
3. باب سيزدهم بَابُ مَنْ عَمِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ‏

   اصل:

   شرح: اين باب، سرزنش كسى است كه عمل كند به وسيله غير دانش، هر چند كه فتوا ندهد. مراد به دانش، آن است كه در حديث اوّلِ «بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ» گذشت و در شرح «وَ قُلْتَ: إِنَّكَ تُحِبُّ» تا آخر، در خطبه بيان شد.

   در اين باب، سه حديث است.

   [حديث‏] اوّل‏

   اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «الْعَامِلُ عَلى‏ غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلى‏ غَيْرِ الطَّرِيقِ، لَايَزِيدُهُ‏ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً».

   شرح: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام مى‏گفت كه: كسى كه عمل كند بنا بر غيرِ ديده‏ورى و دانشِ مسئله فروع فقه يا مسئله اصول فقه، مانند راهروى است كه بر راه مطلبِ خود نيست، چندان كه شتاب بيشتر مى‏كند، از مطلب دورتر مى‏شود.

   اصطلاح «عده» که در اغلب موارد با عبارت «عدة من اصحابنا» ذکر می‌شود و شامل گروهی از مشایخ حدیث هستند که [راوی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B1%D8%A7%D9%88%DB%8C" \o "راوی" \t "_blank) به واسطه آن‌ها، [حدیث](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB" \o "حدیث" \t "_blank) را از طبقات بالاتر روایت می‌کند، مانند: «عدّه کلینی» که جماعتی از مشایخ حدیثی او هستند که او در مواردی روایت خود را به واسطه آن‌ها روایت می‌کند مانند:  
   «عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن عیسی عن ابن أبی عمیر عن جعفر بن عثمان عن سماعه عن أبی بصیر و وهیب بن حفص عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله (علیه‌السّلام) قال انّ لله علمین: علم مکنون، علم مخزون لا یعمله الاّ هو، من ذلک یکون البداء و علم علّمه ملائکته و رسله و انبیاءه فنحن نعلمه». 

   [کلینی](https://fa.wikifeqh.ir/%DA%A9%D9%84%DB%8C%D9%86%DB%8C" \o "کلینی" \t "_blank) به واسطه عدّه خود از سه نفر به نام‌های «احمد بن محمّد بن عیسی» و «احمد بن محمّد بن خالد برقی» و «سهل بن زیاد» روایت نقل می‌کند که عدّه کلینی در [نقل](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D9%82%D9%84" \o "نقل" \t "_blank) از «احمد بن محمّد بن عیسی»، مشایخی به نام «[محمد بن یحیی العطار](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%DB%8C%D8%AD%DB%8C%DB%8C_%D8%B9%D8%B7%D8%A7%D8%B1" \o "محمد بن یحیی عطار" \t "_blank) و [علی بن موسی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%84%DB%8C_%D8%A8%D9%86_%D9%85%D9%88%D8%B3%DB%8C" \o "علی بن موسی" \t "_blank) و [داود بن کوره](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AF%D8%A7%D9%88%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%DA%A9%D9%88%D8%B1%D9%87" \o "داود بن کوره (پیوندی وجود ندارد)) و [احمد بن ادریس](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%A7%D8%AF%D8%B1%DB%8C%D8%B3" \o "احمد بن ادریس" \t "_blank) و [علی بن ابراهیم قمی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%84%DB%8C_%D8%A8%D9%86_%D8%A7%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D9%87%DB%8C%D9%85_%D9%82%D9%85%DB%8C" \o "علی بن ابراهیم قمی" \t "_blank)» است و عدّه کلینی در نقل از «احمد بن محمّد بن خالد»، مشایخی به نام «علی بن ابراهیم و علی بن محمّد بن عبدالله بن أذینه و احمد بن محمّد بن أمیّه و علی بن حسن» است و عدّه‌ کلینی در نقل از «[سهل بن زیاد](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B3%D9%87%D9%84_%D8%A8%D9%86_%D8%B2%DB%8C%D8%A7%D8%AF" \o "سهل بن زیاد" \t "_blank)»، مشایخی به نام «علی بن محمد بن علان و [محمّد بن أبی عبدالله](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AD%D9%85%D9%91%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%A3%D8%A8%DB%8C_%D8%B9%D8%A8%D8%AF%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87" \o "محمّد بن أبی عبدالله (پیوندی وجود ندارد)) و [محمّد بن حسن](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AD%D9%85%D9%91%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%AD%D8%B3%D9%86" \o "محمّد بن حسن" \t "_blank) و [محمد بن عقیل کلینی](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D9%82%DB%8C%D9%84_%DA%A9%D9%84%DB%8C%D9%86%DB%8C" \o "محمد بن عقیل کلینی (پیوندی وجود ندارد))» می‌باشد. گرچه کلینی در مواردی به واسطه عدّه خود از غیر آن سه نفر نیز نقل روایت می‌کند. عباراتی دیگر مانند: «ثلاثه و أربعه و خمسه» هم گاهی به جای راویان خاصی به کار می‌رود که دلالت بر افراد خاصی دارد، مانند گفتار [فیض کاشانی](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%81%DB%8C%D8%B6_%DA%A9%D8%A7%D8%B4%D8%A7%D9%86%DB%8C" \o "فیض کاشانی" \t "_blank) که می‌گوید و کثیراً ما یتکرّر فی اوائل اسانیدهما (حمّاد و حلبی) هؤلاء الخمسه هکذا: «علی بن ابراهیم عن أبیه و محمّد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان، جمیعاً عن ابن ابی عمیر و أنا اکتفی عن تعدادهم بالخمسه».  [↑](#footnote-ref-3)
4. الأحزاب : 67 وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبيلاَ و مى‏گويند: «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت كرديم و ما را گمراه ساختند! (67)

   **تفسير نمونه    ج‏17    440**" ساده" جمع" سيد" به معنى مالك بزرگى است كه تدبير شهرهاى مهم و يا كشورى را بر عهده دارد و" كبراء" جمع" كبير" به معنى افراد بزرگ است خواه از نظر سن، يا علم، يا موقعيت اجتماعى، و يا مانند آن.به اين ترتيب" ساده" اشاره به رؤساى بزرگ محيط است و" كبراء" كسانى هستند كه زير نظر آنها به اداره امور مى‏پردازند، و معاون و مشاور آنها محسوب مى‏شوند، در حقيقت اطاعت ساده را به جاى اطاعت خدا قرار داديم و اطاعت كبراء را بجاى اطاعت پيامبران، و لذا گرفتار انواع انحرافات و انواع بدبختيها شديم.

   بديهى است معيار" سيادت" و" بزرگى" در ميان آنها همان معيارهاى‏زور و قلدرى و مال و ثروت نامشروع و مكر و فريب بود، و انتخاب اين دو تعبير در اينجا شايد براى اينست كه تا حدى عذر خود را موجه جلوه دهند و بگو ما تحت تاثير عظمت ظاهرى آنها قرار گرفته بوديم.\*\*\* در اينجا اين دوزخيان گمراه به هيجان مى‏آيند و مجازات شديد گمراه كنندگان خود را از خدا مى‏خواهند و مى‏گويند:" پروردگارا! آنها را دو چندان عذاب كن" (عذابى بر گمراهيشان و عذابى بر گمراه كردن ما!) (رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ‏)." و آنها را لعن كن لعن بزرگى"! (وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً).

   مسلما آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولى" عذاب مضاعف" و" لعن كبير" بخاطر تلاش و كوششى است كه براى گمراه كردن ديگران داشته‏اند.

   جالب اينكه در سوره اعراف هنگامى كه اين پيروان گمراه تقاضاى عذاب مضاعف براى پيشوايان و سردمداران خود مى‏كنند گفته مى‏شود لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لكِنْ لا تَعْلَمُونَ‏:" هم براى آنها عذاب مضاعف است و هم براى شما، ولى نمى‏دانيد" (سوره اعراف آيه 38).مضاعف بودن عذاب ائمه كفر و ضلال روشن است، اما مضاعف بودن مجازات اين پيروان گمراه چرا؟! دليلش اين است كه يك عذاب بخاطر گمراهى دارند، و عذاب ديگرى بخاطر تقويت و كمك ظالمان، زيرا ظالمان به تنهايى نمى‏توانند كارى از پيش‏ببرند، بلكه ياران آنها آتش بياران معركه و گرم كنندگان تنور داغ ظلم و كفرشانند، هر چند بدون شك باز در مقايسه با يكديگر عذاب پيشوايان سختتر و دردناكتر است. [↑](#footnote-ref-4)
5. البقرة : 170 وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ

   المائدة : 104 وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى‏ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ [↑](#footnote-ref-5)
6. الزخرف : 23 وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ في‏ قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى‏ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى‏ آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ

   الزخرف : 22 بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى‏ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى‏ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ

   بلكه آنها مى‏گويند: «ما نياكان خود را بر آئينى يافتيم، و ما نيز به پيروى آنان هدايت يافته‏ايم.» (22)

   **ترجمه تفسير الميزان    ج‏18    137**" بَلْ قالُوا إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى‏ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى‏ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ" كلمه" امت" به معناى طريقه‏اى است كه مقصود آدمى باشد، (چون ماده" أم"،" يؤم" به معناى قصد كردن است)، و مراد از امت در اينجا دين است. و كلمه" بل" اعراض از خلاصه‏اى است كه از دو آيه قبلى به دست مى‏آيد. ***در نتيجه معناى آيه مورد بحث چنين مى‏شود: مشركين هيچ دليلى بر حقانيت بت‏پرستى خود ندارند، نه عقلى و نه نقلى، بلكه خلاصه دليلشان تنها تقليد كوركورانه از پدرانشان است و بس.***

   " وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا ..." يعنى تمسك به تقليد اختصاص به اينان ندارد، بلكه، عادت ديرينه امت‏هاى مشرك گذشته نيز بوده. و ما قبل از تو به هيچ قريه‏اى رسول نذيرى يعنى پيامبرى نفرستاديم، مگر آنكه توانگران اهل آن قريه هم به همين تقليد تشبث جستند، و گفتند:" ما اسلاف و نياكان خود را بر دينى يافتيم، و همان دين را پيروى مى‏كنيم، و از آثار پدران دست برنمى‏داريم، و با آن مخالفت نمى‏كنيم".

   و اگر در آيه مورد بحث اين كلام را تنها از توانگران اهل قريه‏ها نقل كرده، براى اين است كه اشاره كرده باشد به اينكه طبع تنعم و نازپروردگى اين است كه وادار مى‏كند انسان از بار سنگين تحقيق شانه خالى نموده، دست به دامن تقليد شود.

   " قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدى‏ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آباءَكُمْ ..." گوينده اين سخن همان نذيرى است كه فرمود به سوى قريه‏ها مى‏فرستاديم. و خطاب نذير در اين جمله به همان نازپروردگان متنعم است، و به تبع، شامل ديگران هم مى‏شود.

   جمله‏" أَ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ" عطف بر محذوفى است كه كلام بر آن دلالت دارد، و تقدير كلام چنين است:" قال انكم على اثارهم مقتدون و لو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه آباءكم- گفت:

   آيا آثار نياكان را پيروى مى‏كنيد، هر چند كه من هدايتى بهتر از آن آثار آورده باشم"؟ و حاصل كلام اينكه: آيا شما هم چنان به دين نياكان خود پابند هستيد، هر چند كه آنچه از دين كه من برايتان آوردم هدايتى صحيح‏تر از آن باشد؟ و اگر نذير نامبرده، دين حق خود را هدايت بيشتر و صحيحتر دانسته با اينكه دين نياكان مشركين مشتمل بر هدايت نبوده، از باب مجازات و مدارات با خصم است، نه اينكه بخواهد بگويد دين شما مشركين هم هدايت است، ولى دين من هادى‏تر است.

   " قالُوا إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ"- اين جمله پاسخ مشركين است به كلام نذير نامبرده، كه فرمود:" آيا حتى در صورتى كه دين من هدايت بيشترى باشد؟". ولى پاسخ آنان در حقيقت پاسخ نيست، بلكه تحكم و زورگويى است.

   " فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ" يعنى نتيجه آن فرستادن نذير و اين لجبازى و تقليد كوركورانه مشركين اين است كه ايشان را به جرم تكذيبشان هلاك كرديم، پس بنگر كه عاقبت پيشينيان اهل قرى چه بود. و اين تهديدى است به قوم رسول خدا (ص). [↑](#footnote-ref-6)